

فلسفه اساسی قرون اخيره بود ساتتایانا موضوع فلسفه را بر حله فلسفه افلاطون و ارسطو بر میگردداند و در پنج تالیف بزرگ خود یعنی « حیات عقل » روی آن اصل مطالعات خود را شرح میدهد (۱)

سایر آثار ساتتایانا با ذکر تاریخ نشر هر یک دیلا ذکر میشود

« هبا حثه در برزخ » (۲) نشریه سال ۱۹۲۵

« مسالك افلاطونی و حیات روحی » (۳) نشریه سال ۱۹۲۷

« قلمرو ماده » (۴) نشریه سال ۱۹۳۰

« سنت آقامنشی در خلیج » (۵) نشریه سال ۱۹۳۱

« آخرین پیوریتان » (۶) نشریه سال ۱۹۳۵

« قلمرو حقیقت » (۷) نشریه سال ۱۹۳۷

« قلمرو روح » (۸) نشریه سال ۱۹۴۰

کتاب اتوبیوگرافی موسوم به « اشخاص و اماکن » (۹) نشریه

سال ۱۹۴۳

### در عقاید سیاسی جورج ساتتایانا

عقاید سیاسی ساتتایانا بیشتر در کتاب « عقل در جامعه » که یکی از

مجلدات پنجمگانه « حیات عقل » است ذکر شده و ملخصی از عقاید وی از

کتاب مزبور استخراج و دیلا ذکر میشود :

- 
- |                                          |     |
|------------------------------------------|-----|
| (۱) رجوع نمود بکتاب Will Durant صفحه ۵۳۴ |     |
| Dialogues in limbo                       | (2) |
| Platonism and the Spiritual life         | (3) |
| The Realm of Essence                     | (4) |
| The Genteel Tradition at Bay             | (5) |
| The last puritan                         | (6) |
| The Realm of Truth                       | (7) |
| The Realm of spirit                      | (8) |
| Persons and Places                       | (9) |

## (الف) فلسفه و وظیفه آن

بعقیده ساتتایانا وظیفه مهم فلسفه و مسئله بزرگی که فلسفه با آن مواجه میباشد آن است که ایجاد وسائلی کند که امیدها و بیم های مردم بدون مشوقات مافوق الطبیعه (۱) بطریق خیر و تقوی هدایت شوند .

گوید: « این مسئله از لحاظ تئوری دو مرتبه در طی تاریخ حل شده یکمرتبه بوسیله سقراط و مرتبه دوم بوسیله اسپینوزا که هر دو فیلسوف يك دستگاه کامل و کافی اخلاقیات طبیعی و عقلی بجهان عطا کردند و اگر ممکن میشد که مردم را بقالب یکی از این دو فلسفه بریزیم جهان گلستان میگشت و همه مشکلات عالم بشری حل میشد . » اما هیچگاه يك فلسفه اخلاقی عقلی واقعی و يك دستور کلی برای عمل اجتماعی در جهان وجود نیافته و مشکل است که در آتیه نیز بوجود آید . چنین فلسفه و دستوری تنها در زمره زینت ها و تجمعات دماغ فلاسفه خواهد بود . هر فیلسوف پناهگاهی در درون وجود خود دارد و من شك دارم که سعادت افسانه و برکت جعلی در زندگی دیگران راه داشته و قابل پیروی باشد..... این پناهگاه درون وجود فیلسوف تنها يك شعار (۲) شاعرانه است . وی از حقیقت لذت میبرد و متساویاً آماده است که از آن صحنه که خود در درون خویشتن بوجود آورده است لذت برد و یا آنرا ترك گوید (اگر چه اشخاص ممکن است يك سر سختی و طول عمر در فیلسوف مشاهده نمایند) از فیلسوف که بگذریم در مورد سایر مردم راه تکامل اخلاقی چه در زمان گذشته و چه در زمان آینده منحصر است به پرورش و نمو آن تحریکات و

Supernatural (1)

Symbol . (2)

احساسات اجتماعی که در محیط کریم و اصیل عشق و خانواده شکوفه  
میدهد و به ثمر میرسد « (۱)

(ب) عشق و خانواده:

ساتایانا گوید: صحیح است همانطور که شوپنهاور استدلال کرده

است « عشق فریبی است که از طرف نژاد به هر فرد تحمیل شده و  
در فرد به وقوع اجرا و عمل گذاشته شده » و نیز « نه عشر علت  
عشق در وجود عاشق نهفته و یک عشر سبب ممکن است در وجود  
معشوق باشد » و « عشق دوباره روح را بجریان کور غیر مجسم و فاقد  
شخصیت (۲) ملحق میکند » « معینا عشق خالی از اجر و جبران نیست و  
انسان در بزرگترین فدیة به لذت بخش ترین نتیجه میرسد .

گوید: « لاپلاس (۳) در بستر مرگ گفت که « علم تنها یک بازیچه  
و شوخی و اطلاق وقت بود و هیچ چیز در عالم حقیقت ندارد بجز  
عشق » از این گذشته عشق شاعرانه (۴) با وجود اغفاله‌ها و فریب‌های  
شاعرانه اش معمولاً منتهی به ایجاد روابط خانوادگی - والدین و اطفال -  
میشود که از هر نوع مصرتیت مجرد رضایت بخش تر بوده و بیش از عالم  
عزوبت غرائز انسانی راقانع میکند . وجود کود کان بمنزله حیات جاودانی  
ما است و ما را فنا ناپذیر میسازد و چون با چشم خود می بینیم که متن جاودان  
و فنا ناپذیر کتاب خطی حیات ما با خطوطی جلی بر صفحه ای اعلا تحریر  
و تقلید شده (مقصود وجود فرزندان است - مترجم) بیشتر با طیب خاطر

---

(۱) کتاب عقل در جامعه صفحه ۲۳۹ و کتاب اصالت شك و ایمان حیوانی

Impersonal (2)

صفحه ۵۴ .

Pierre simon de laplace (4)

(۳) عشق رومانیک

عالم علم هیئت و ریاضی دان معروف فرانسوی (۱۷۴۹ - ۱۸۲۷) واضح فرضیه سحابی

nebular معروف در باب مبدأ تکوین عالم و ایجاد نظام شمسی موسوم به فرضیه لاپلاس .

لاپلاس چندی وزیر داخله بناپارت بوده و بعد سناتور شد

مسوده های ملكوك و فرسوده زندگي خويشتن را تسليم شعله های آتش  
 ميكنيم» (اشاره بمرکاست - مترجم) (۱)

و نیز سانتایانا گوید: «خانواده طریق استمرار و ابدیت انسان است  
 و لذا هنوز يك مؤسسه اصلی و اساسی در میان مردم محسوب میشود حتی  
 اگر تمام مؤسسات دیگر انسانی در انجام این وظیفه دچار شکست شوند  
 و از عهدۀ آن بر نیایند تنها همین مؤسسه موسوم بخانواده میتواند نژاد را  
 ادامه دهد.»

«خانواده بتنهائی قادر است که تمدن را تا مرحله ساده و مشخصی  
 برساند. ادامه تکامل و افزایش ترقی نسل محتاج به ایجاد دستگاهی وسیع تر  
 و پیچیده تر است که در آن دستگاه خانواده دیگر واحد مولد نخواهد  
 بود زیرا نظارت خود را نسبت بر روابط اقتصادی اعضای خود از کف  
 داده و می بیند که قدرت وی را دولت از او گرفته و یا با آن شریک  
 گشته است»

(ج) دولت:

سانتایانا گوید: بقول نیچه «دولت ممکن است بمنزله یاک دیو یا  
 هیولای مهیب جلوه کند هیولائی که بدرجه غیر لازم بزرگ شده باشد  
 اسبنداد متمرکز دولت این خاصیت را دارد که مستبد های کوچک و مظالم  
 مختلف بیشمار را که مولد همان رنجها و آزارها و محدودیت های دوره  
 قدیم است از میان میبرد. يك نفر رئیس دزدان که آرام آرام از ما باج  
 بگیرد بهتر است از يكصد دزد کوچک که بی خبر و بی مضایقه و بی حد و  
 حصر از ما خراج بخواهند» (۲)

(۱) «عقل در جامعه» چاپ نیویورک سال ۱۹۱۵ صفحات ۲۲ و ۶ و ۱۹۵ و

۴ و ۲۵۸ و کتاب «عقل در حس مشترك» صفحه ۵۷

(۲) «عقل در جامعه» صفحات ۴۵ و ۲۷ و ۲۹

(د) همین پرستی .

بعقیده سانتایانا . « همین سبب است که اصل همین پرستی (۱) در میان مردم بوجود آمده زیرا مردم میدانند که بهایی را که برای وجود حکومت می پردازند ارزان تر از قیمت مصائب و بدبختی های ناشی از هرج و مرج است »

سانتایانا شك میکند که آیا واقعاً ضرر چنین همین پرستی بیشتر است یا نفع آن زیرا حس همین پرستی تمایل دارد باینکه داغ باطله عدم و فاداری بر پیشانی حامیان تحول و تغیر زند .

و گوید: « عشق ورزیدن نسبت بیک کشور مستلزم آن است که تمیزی بین شرایط جاری آن کشور با هدف اصلی ذاتی آن کشور گذاشته شود مگر آنکه آن عشق عشقی کور و تنبل باشد و چنین تمیز بنوبت خود مستلزم تقاضای تغیر و تحول و مجاهده است »

«وه نژاد»

گوید: « از طرف دیگر همین پرستی نژادی حتمی و چاره ناپذیر است بدیهی است بعضی نژادها فوق و برتری بر دیگر نژادها دارند. توجهی بیشتر به انطباق بشری با شرایط حیات روحیه پیروزی و میدان جولان و استحکام و پایداری نسبی به نژادهای برتر بخشیده »

لهذا بعقیده وی: « ازدواج بین نژادهای گوناگون خطرناک است مگر بین نژادهایی که تساوی بین آنها و هم ثبات آنها مسلم باشد . یهودیان ، یونانیان، رومیان و انگلیسها هیچگاه بقدر ازمنه ای که مواجه با سایر ملل گشته ، بزرگ نبوده اند . اینان در برابر سایر ملل عکس العمل نشان داده و در عین حال شاید فرهنگ و تعلیم و تربیت آنها را پذیرفته اند ولی هنگامیکه

تماس با سایر هائل يك نژاد را بمرحله آمیختگی و امتزاج با سایر نژادها  
 میکشاند این عظمت و بزرگی شکست خورده و از میان میرود « (۱)  
 بطوریکه ملاحظه میشود ساتایانا نیز متمایل است باینکه افسانه  
 نژادی و تفوق يك نژاد را بر نژادهای دیگر توجیه نموده و بپذیرد در حالیکه  
 این عقیده امروز منسوخ و کهنه شده و این ادعا از طریق علمی و بلا روش  
 علمی (۲) بمرحله ثبوت نرسیده و هیچ معلوم نیست که نژادی در جهان ذاتاً  
 و خلقتاً تفوق بر سایر نژادها داشته باشد و در طبیعت برتر آفریده شده باشد.  
 هر چند ساتایانا با توجیه خود که میگوید نژادهایی که بیشتر سعی کرده اند  
 خود را با شرایط حیات منطبق سازند میدان جولان آنها در عرصه زندگی  
 وسیع تر و ثبات و پایداری نسبی آنها بیشتر گشته و روحیه پیروزی یافته لذا  
 برتر شده اند افسانه نژادی را میتوان گفت که سست نموده زیرا این توجیه  
 میرساند که برتری يك نژاد امری است عارضی و بسبب توجه بیشتر آن نژاد به  
 انطباق با شرایط حیات حاصل گشته نه آنکه ذاتی و فطری و آسمانی باشد.  
 برخلاف دعوی فلسفه فاشیسم آلمان نازی در زمان معاصر که تازه ترین فلسفه  
 طرفدار تفوق نژادی است و مدعی بود که نژاد آلمان در عالم خلقت ذاتاً  
 برتر از سایر نژادها آفریده شده است.

### «و» مزار دولت

ساتایانا معتقد است که « شرع عظیم و عیب دولت در تمایل آن  
 است باینکه مبدل يك هاشمین جنگی شود » منظور وی این است که  
 هر دولت میخواهند بجای آن دولت جنگی را مبادون خود

(۱) « عقل در جامعه » صفحات ۱۶۴ - ۱۶۷

فرض میکند هشتی خصمانه نشان دهد .

سائقایانا معتقد است که تاکنون هیچ دسته از مردم جهان در طی تاریخ در جنگ ناکل پیروزی نشده‌اند . وی در کتاب « عقل در جامعه » مینویسد : (۳)

آنجا که احزاب و حکومت‌ها بدهستند چنانکه در اغلب اعصار و در غالب کشورها چنین بوده است صرف نظر از غارتها و ویرانیهای محلی در عمل برای يك جامعه فرق نمیکند که آیا سپاه‌وی در جنگ غالب آید یا مغلوب شود و سپاه دشمن پیروزند گردد ..... هر تبعه کشور در هر حال در چنین کشورها متحمل پرداخت حداکثر مالیاتها بوده و در کلیه منافع شخصی خود مبتلای به حداکثر رنج و آزر دگی و غفلت میشود . معینا ..... همان رعیت مظلوم مانند سایرین باشوق و حرارت میهن پر سنی گرم میشود و هر کس را که با او بگوید که « این وفاداری بیهوده به حکومتی که نماینده منافع عامه نیست چندر خطا و اشتباه است » متهم بوظیفه ناشناسی و بیسرفی میکند .

### (ز) جنگ و پیروزی

بطوریکه از بیانات فوق مشهود است نظر این فیلسوف درباره دوات و مضار دولت و جنگ با کمال صراحت ادا شده و ابهامی ندارد اما درباره جنگ و غلبه کشور قوی بر کشور ضعیف نظریات خاصی دارد که از تحریرات وی استنباط میشود .

وی غالباً چنین فکر میکند که پیروزی يك ملت نسبت به ملت دیگر و جنب ملتی اضعف از طرف ملتی اقوی بوسیله جنگ و پیروزی گامی است بطرف ترقی و بمنزله يك پیشروی است بسمت نظم و ترتیب و ایجاد تشکیلات

و آرامش عالم بشریت . معتقد است چنانچه تمام جهان در تحت حکومت يك قدرت بزرگ یا مجموعه ای از قدرتهای بزرگ در آید این خود احسانی بعالم بشریت است چنانچه در ازمینه گذشته هنگامی فرارسید که جهان در تحت حکومت روم درآمده ابتدا با شمشیر و سپس با قوت گفتار و کلمات صلح و نظم جهانی در تحت حکومت واحد برقرار گردید .

سائتایانا در این باره مینویسد :

« از نظام عمومی جهانی که وقتی آرزوی بشر بود و در ظاهر تقریباً وجود خارجی هم پیدا کرد و از هنر یا صنعت عقلانی که همه جا رایج بود و نیز از دیانت فلسفی آن زمان امروز دیگر خبری نیست . . . . . آن اعصار تاریک که ما تجربه سیاسی خود را از آن آموخته ایم يك نظریه سیاسی هم در بر داشت که سزاوار است آنرا مطالعه کنیم . عقاید مردم آن زمان در باب يك دولت جهانی نیز میراث عصر عقلانی قدیم تری بوده که چند تن از مردان فکر اداره جهانی را در سر داشتند و در صدد بودند جهان را با يك نظم کلی بسنجند و در آن عادلانه حکومت کنند » (۱)

### مسابقات ورزشی بین المللی

سائتایانا گوید : « شاید رواج مسابقات ورزشی بین المللی بتواند

---

(۱) کتاب « عقل در جامعه » صفحات ۸۱ و ۲۵۵ گویا اشاره سائتایانا در این گفته بد  
عمر **انتونینوس پیوس Antoninus Pius** امپراطور روم ( ۸۶ - ۱۶۱ بعد از  
میلاد ) است که در سال ۱۳۸ به سلطنت رسید و در عصر وی منتهای آرامش حکمفرما بود و  
هیچ نوع جنگ یا شورش یا توطئه و طغیانی بوقوع پیوست و همواره سلطنت وی با صلح و فراوانی  
نعمت همراه بود . سائتایانا در ضمن نظر **گیبون Gibbon** و **رنان Renan** را  
تأیید کرده که بنا بر تفاوت ایشان صراحتاً **انتونینوس** بهترین و سعادتمند ترین دوره تاریخ حکومت  
بوده است .



مخرج و مدفعی برای روح رقابت گروهی باشد و تا درجه‌ای جای جنگ را بگیرد و بعنوان يك معادل اخلاقی برای جنگ بکار رود .

### (ج) اقتصاد جهانی - صنعت و کار

نیز گوید: «شاید بکار انداختن سرمایه‌های متقابل مالی رقابت بازرگانی را برای بدست آوردن بازارهای جهانی که همیشه منجر بتصادم و جنگ میشود ازین ببرد .

در باب صنعت میتوان گفت که ساتایانا بقدر اسپنسر شیفته صنعت و دل‌باخته کارخانه نیست . وی صنعت و کارخانه را تنها از جنبه صلح و در دوره آرامش نمی‌نگرد بلکه از جنبه خواص جنگی آن نگریسته و هم از جنگ صنایع آگاه است .

ساتایانا بطور کلی در يك محیط اشرافی (۱) بیشتر احساس راحت روح و آرامش خیال مینماید تا در میان همه و غوغای يك شهر بزرگ زمان معاصر و در این مورد میگوید «ما خیلی زیاد تولید اجناس میکنیم و در باطلاق اشیاء ساخته دست خودمان فرورفته‌ایم . در جهانی که کاملاً از فلاسفه تشکیل شده باشد (۲) روزی يك تا دو ساعت کار دستی که بسیار دل‌پذیر است کلیه احتیاجات مادی ما را مرتفع میسازد . انگلستان از امریکا عاقل تر است زیرا اگر چه انگلستان نیز به مالیخولیا و جنون تولید محصول گرفتار آمده لاقلاً عده از مردمان آن کشور به ارزش تفریح پی برده و با فنون تفریح نیز علاوه بر صنعت آشنا گشته‌اند » (۳)

(۱) اریستو کراسی

(۲) ابن فکر در واقع وسط ارزوی افلاطون است که معتقد بوده زمامدار باید فیلسوف

باشد . رجوع شود کتاب جمهوری افلاطون

(۳) «عقل در جامعه» صفحات ۸۲ و ۶۶ و ۶۹

### (ط) تمدن

ساتایانا معتقد است که چنین فرهنگی (۱) که جهان آنرا شناخته همیشه ثمر حکومت های اشرافی (۲) بوده است و در این باره چنین مینویسند (۳)

« تمدن تاکنون عبارت بوده است از نشر و توسعه عاداتی که در مراکز طبقات ممتازه بوجود آمده است .

تمدن از طبقات مردم ناشی نگردیده بلکه از طبقه ای که در میان مردم زندگی میکنند (مقصود طبقه اشراف است) ناشی شده . سپس تمدن خود را از بالای این بر مردم تحمیل کرده است ... هر دولت که منحصر از کارگران و دهقانانی تشکیل شود که جسد ملل جدیده را تشکیل دهند دولتی کاملاً وحشی و بربری است .

هر نوع سنت آزادینخواهی (۴) در چنین دولت هلاک و فانی میشود . حتی اساس مین پرستی عقلانی و تاریخی نیز در آن مستهک و مفقود الاثر میگردد . شکی نیست که هیجانات و احساسات آن باقی میماند زیرا آنچه را که مردم فاقد آن هستند احساسات و عواطف نیست . مردم واجد هر نوع احساسات هستند . آنچه را که مردم فاقد آن هستند و نمیتوانند فراهم آورند همانا تجربه است زیرا اگر تجربه فراهم آورند بالطبع طبقه آزموده و عالی جامعه خواهند شد که همان طبقه اشرافی است»

### (ی) مساوات

ساتایانا با اصل مساوات میانه خوبی ندارد و به پیروی از افلاطون

(۱) بررسی کوتوز (۲) اریستو کراسی

(۳) « عقل در جامعه » صفحه ۱۲۵ و کتاب « عقل علمی » صفحه ۲۵۵

(۴) لیبرال

معتقد است که « مساوات بین افرادی که مساوی بایکدیگر نیستند عبارت است از عدم مساوات ». « معینا ساتتایانا خود را کاملاً تسلیم طریقه حکومت اشرافی ننموده و معتقد است که « تاریخ اصل اشرافیت را آزموده و نشان داده است که محاسن اریستوکراسی با معایب آن در حال موازنه قرار داد. » بعقیده وی « اریستوکراسی راه ترقی را بر افراد صاحب ذوق و قریحه ای که دارای شجره‌النسب معین و از دودمان مشخص نیستند میبندد و مانع رشد می‌گردد و تکامل و ترقی را در حال جنینی خفه می‌سازد. یعنی ترقی را منحصر بیک راه باریک مینماید که تنها همان تفوق‌ها و ترجیحات و معتقدات اریستوکراسی میتواند از آن راه بگذرد و بس. اگر چه اریستوکراسی ایجاد یک فرهنگ روشن مینماید ولی در عین حال موجود استبداد نیز هست. در اریستوکراسی غلامی و بردگی میلیونها نفر بیهی آزادی چند نفر معدود است. »

« اولین اصل علم سیاست باید این باشد که لیاقت هر جامعه متناسب است با آنکه آن جامعه تا چه اندازه میتواند طرز زندگی و استعداد های افراد خود را پرورش و ترقی دهد. اگر مقیاس ارزش یک ملت عبارت از ترقی و تعالی حیات انفرادی افراد آن ملت نباشد بین ارزش آن ملت با ارزش ریگهای بیابان فرقی نبوده بهمان اندازه که ریگهای کف دریا قابل تذکار میباشد چنان ملت نیز قابل یاد آوری خواهد بود. » (۱)

### (ك) دموکراسی

گوید : از این نظر است که دموکراسی تفوق بسیار بر اریستوکراسی داشته و نسبت باریستوکراسی ترقی عظیم محسوب میشود ولی در دموکراسی

نیز معایب و مفاسد متعدد مندرج است و نه تنها فساد رایج در دموکراسی و عدم صلاحیت آن از معایب دموکراسی است بلکه بدتر از آن این است که دموکراسی نیز واجد نوعی استبداد (۱) مخصوص بخود است و آن عبارت است از خاصیت اتحاد شکل و اصل متحدالشکل بودن (۱) گوید: « هیچ نوع استبداد و ظلم بتدر استبداد بی نام و نامرئی و پست و اوام الناس قهرت انگیز نیست. این نوع استبداد در همه جا نفوذ کلی کرده و هر عملی را خنثی مینماید و هر چیز نوظهور و هر نوع نبوغ را مانند تبدادی که غنچه ها و شکوفه های درحال شکفتن و شاخه های جوان درختی بارور را پژمرده سازد در نتیجه حماقت و حشیانه خود ازین میبرد. » (۳)

#### (ل) جنون سرعت

سائایانا در انتقاد از طرز زندگی عصر حاضر بیش از هر چیز مصائب و بدبختی ها و شتاب و سرعت نامطبوع حیات نوین را مورد تحقیر قرار داده از خود می پرسد: « آیا آئین اریستوکراتیک قدیم که میگفت خیر و نیکی در آزادی نیست بلکه در خردمندی و قانع شدن افراد بمعایب و نقایص خویش است بیشتر متضمن سعادت و مسرت مردم نبوده است؟ » میگوید: « سنت کلاسیک میداندست که تنها چند فرد معدود میتوانند در میدان زندگی غالب آیند و برد نمایند. اما اکنون که دموکراسی باب آزادی را بروی همه گشوده و میگوید هر چه که هر که میتواند در این مسابقه بدون مانع صنعتی بکوشد (۴) هر فرد بس که

Uniformity (۲)

(۱) نیرانی .

(۳) « عقل در جامعه » صفحه ۲۱۷ و کتاب « حس جمال » صفحه ۱۱۰

(۴) تعبت از اصل لسه فر یا رقامت آزاد و نامحدود در معاملات و صنعت و جاب

منافع مادی .

میکوشد بالاتر رود خسته و شکسته شده واحدی هم قانع و راضی بنظر  
نمیرسد . طبقات بر ضد یکدیگر بدون مضایقه و خودداری و محدودیت  
بجنگ پرداخته هر کس که در این تقلا و کشمکش فاتح بدر آید ( در -  
حالیکه آزادیخواهی برای او جاده را صاف کرده است ) خود او با آزادی  
و مرام آزادی خواهی (۱) خاتمه خواهد داد .

#### (۴) انقلاب

سانتایانا گوید : « این است رسم الهه انقلاب (۲) و انقلابیون که  
برای ادامه عمر خویش پس از مرگ دیگران باز همان ظلم و استبداد را  
که خود ازین برده اند دوباره خودشان آنرا احیا میکنند » (۳)  
بعقیده وی « انقلابات وقایعی اسرار آمیز هستند و موفقیت هر انقلاب  
عموماً نسبت مستقیم دارد با مقدار قدرت آن انقلاب در وفق دادن و همچنین  
در ایجاد ثانوی آنچه که بر ضد آن شورش و انقلاب بوجود آمده . هزاران  
نهضت اصلاحی جهان را بهمان حال فساد و خرابی سابق باقی گذاشته زیرا  
هر اصلاح و تغییر (۴) موفقیت آمیز یک وضع جدید بوجود آورده و این  
وضع تازه سوء استعمالاتی تازه مناسب خود ایجاد کرده است .

#### (ن) بهترین شکل حکومت

سانتایانا مانند آنکه بانواع حکومتها و کلیه اشکال جامعه هابد بین  
باشد نفس خویشتن را مخاطب قرار داده گوید : « پس ما برای تحصیل  
چه شکل جامعه و برقراری چه طرز حکومتی باید بجا آورده و تقلا کنیم ؟ »

(۱) لیبرالیسم

(۲) nemesis نمیس انقلاب .

(۳) « عقل مذهبی » صفحه ۸۳ و « عقل علمی » صفحه ۲۳۳ .

(۴) دموکرم .

سپس خود پاسخ پریشانی فوق را چنین میدهد که: «هیچ نوع جامعه‌ای نسبت بسایر انواع جامعه‌ها رجحان ندارد و چندان تفاوتی بین اشکال مختلف جامعه‌ها نیست ولی اگر بنا شود که بخواهیم شکلی خاص را اختیار کنیم باید تیموکراسی (۱) را ترجیح دهیم و آن عبارت است از حکومت مردان لایق و شرافتمند (۲)» سپس تیموکراسی را تعریف کرده گوید: «تیموکراسی نوعی اریستوکراسی است منتها اشرافیت در آن ارثی نبوده و در جلو هر مرد و هر زن از افراد جامعه بر حسب لیاقت و استعداد راه ترقی و نیل به عالی‌ترین مقامات دولت باز است اما راه بر اشخاص غیر صالح بسته است و لو آنکه متکی بآراء عامه و صندوق انتخابات باشند.»

بطوریکه ملاحظه میشود مقصود سانتایانا از تیموکراسی ترکیبی است از دموکراسی و اریستوکراسی و منظور وی جمع آوردن محاسن این دو طریقه است بایکدیگر و رد معایب آنها. وی در انتخاب اشخاص برای مقامات دولتی و خدمات عمومی به کیفیت یعنی ماهیت و قابلیت اشخاص اهمیت می‌نهدنه به کمیت و تعداد آراء انتخاباتی که ممکن است نتیجه فریب دادن مردم و باصطلاح نتیجه عوام فریبی باشد.

میگوید «تنها مساواتی که پایدار خواهد ماند مساوات است در داشتن وسیله و فرصت ترقی (۳) در تحت اداره چنین حکومتی فساد بحد اقل خواهد رسید و علم و هنر بوسیله تشخیص در تشویق ترقی خواهد کرد و این همان ترکیب و تألیف بین دموکراسی و اریستوکراسی است که جهان در میان بدبختی‌های سیاسی امروزه اش آرزوی آنرا میبرد در

(۱) Timocracy

(۲) رجوع نمود به فلسفه افلاطون در باب شکل حکومت.

(۳) «عقل در جامعه» صفحه ۱۲۳ بعد.

این طریقه حکومت تنها بهترین افراد حکومت میکنند ولی هر يك از افراد جامعه متساویاً فرصت خواهد داشت که خود را بمرحله‌ای از لیاقت رساند که در عداد بهترین افراد بشمار آید. در اینجا بار دیگر افلاطون در نظر مامیاد و شاهان فیلسوف کتاب «جمهوری» وی بنحوی غیر قابل اجتناب در افق هر نوع فلسفه سیاسی دوران دیش ظاهر میشوند. و هر چه که بیشتر در باب این مسائل تفکر کنیم مسلماً بیشتر به افلاطون نزدیک شده و به وی رجوع میکنیم.

ما محتاج يك فلسفه نوین نیستیم. ما آنها محتاج به آنیم که  
آنقدر جرئت داشته باشیم که بهترین فلسفه را ولو که قدیم‌ترین  
فلسفه باشد بپذیریم. «

\* \* \*

## ( دوم ) ویلیام جیمز

( ۱۸۴۲ - ۱۹۱۰ )

### شرح حال و آثار :

ویلیام جیمز (۱) روان شناس و فیلسوف امریکائی از مؤسین و واضعین درجه اول مسلك اصالت عمل ( پراگماتیسم ۲ ) فرزند هنری جیمز - (۳) متولد نیویورک تحصیلات خود را در دانشگاه هاروارد امریکا پیایان رسانیده بدرجه دکتری در پزشکی نائل آمد ( سال ۱۸۶۹ ) و از سال ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۱ در همان دانشگاه بتدریس علم تشریح و فیزیولوژی و بهداشت اشتغال ورزید . از سال ۱۸۸۱ بعد بتعلیم فلسفه پرداخت . پس از اتمام تحصیلات دبستانی در امریکا پدرش او را باتفاق برادرش موسوم به هنری بیکی از آموزشگاههای فرانسه فرستاد . ویلیام و هنری هر دو بعلم روانشناسی علاقه بسیار داشتند . هنری پس از ختم تحصیلات در اروپا سکونت گزید و بعدا تابعیت انگلیس را پذیرفت . وی نیز از نویسندگان معاصر است و در کتاب خود گاهی برادر خود ویلیام را بالحن مزاح دست میاندازد . اما ویلیام بامریکا مراجعت کرد و بطوریکه در فوق اشاره شد ابتدا در دانشگاه هاروارد به تکمیل تحصیلات پرداخته و بعد بتدریس در همان دانشگاه مشغول گردید .

ویلیام جیمز جهان و اوضاع جهان بشری را از نظر روانشناسی

مینگرد . اولین کتاب معروف وی به « اصول روانشناسی » (۴) موسوم

---

William James	(۱)
Pragmatism	(۲)
Henry James	(۳)
principles of psychology	(۴)





ويليام جيمز



است که با کمال وضوح تحریر یافته . ویلیام جیمز سعی داشت کتب فلسفی خود را بسیار ساده و درخور فهم مردم عادی و متوسط بنویسد و به همین سبب اصطلاحاتی را که در کتاب خود بکار میبرد غالباً اصطلاحات عادی است نه اصطلاحات غامض علمی . ویلیام جیمز چندی بعد به فلسفه علاقه مند گردید و بمطالعه فلسفه پرداخت . از ماوراء الطبیعه ( متافیزیک ۱ ) نیز سخن بمیان آورده گوید : متافیزیک تنها مجاهدتی است بمنظور آنکه اشیاء را با وضوح بنکریم و فلسفه عبارت است از تفکر درباره اشیاء با جامع ترین طریقی که ممکن باشد ( ۲ )

نشریات ویلیام جیمز از سال ۱۹۰۰ میلادی بیعد عموماً در باب فلسفه است . فهرست بعضی از تألیفات وی ذیلا ذکر میشود :

« میل به ایمان » نشریه سال ۱۸۹۷ ( ۳ )

« تنوعات تجربه مذهبی » نشریه سال ۱۹۰۲ ( ۴ )

کتاب معروف وی موسوم به « پراگماتیسم » نشریه سال ۱۹۰۷

« عالم پلورالیستیک » ( یعنی شریک فلسفی و اعتقاد به بیش از

یک اصل ) نشریه سال ۱۹۰۹ ( ۵ )

« مفهوم حقیقت » نشریه سال ۱۹۰۹ ( ۶ )

بعد از مرگ وی دو اثر دیگر از او بچاپ رسید یکی موسوم به

« بعضی مسائل فلسفی » ( ۷ ) نشریه سال ۱۹۱۱ و دیگر کتاب موسوم

Meta - physics ( ۱ )

( ۲ ) کتاب بعضی مسائل فلسفی ، صفحه ۲۵

The Will to Believe ( ۳ )

Varieties of Religious Experience ( ۴ )

A pluralistic Universe ( ۵ )

The meaning of Truth ( ۶ )

Some problems of philosophy ( ۷ )

به « مقالات درمسلك تجرې افراطی » (۱) نشریه سال ۱۹۱۲ و کتاب اخیر بیشتر حائز اهمیت می باشد زیرا در این کتاب است که مبنای اساس فلسفه ویلیام جیمز منجزاً بیان شده است.

## در فلسفه ویلیام جیمز :

### (الف) فلسفه احاطه عمل یا پراگماتیسم :

فکر ویلیام جیمز همیشه متوجه به اشیاء است و اگر ملاحظه میشود که بحث خود را همیشه از روانشناسی آغاز میکند نباید وی را مانند یک حکیم ماوراء الطبیعه (۲) دانست که مایل است خود را در اعماق تاریکی های اثری مقفود الاثر نماید بلکه وی مانند یک واقع شناس و واقع بین (رئالیست ۳) است که فکر در نظر او (با آنکه فکر از ماده مشخص است) بمنزله آئینه حقیقت نمائی است که حقایق خارجی و طبیعی را نشان میدهد و نه تنها این آئینه هر یک از اشیاء را جدا گانه ارائه می کند بلکه (چنانکه هیوم ۴ می پنداشت) روابط اشیاء را بایکدیگر نیز می نمایاند و اشیاء را در عین ارتباط باهم درک می کند :

گوید : در روانشناسی ذراتی (۵) قدیم مکتب انگلیس که فکر را عبارت از یک سلسله تصورات جدا گانه می پنداشت که از لحاظ مکانیکی بایکدیگر جمع آمده اند صحیح نبوده و تقلیدی است از فیزیک و شیمی . فکر عبارت از سلسله های جدا گانه نیست بلکه مانند جریان یک رودخانه میباشد و عبارت است از استمرار و پیوستگی مداوم درک و مشاهده و احساسات که تصورات (۶)

---

Essays in Radical Empiricism (۱)

(۲) متافیرسین .

Realist (۳)

Hume فیلسوف انگلیسی (۴)

Atomistic Psychology (۵)

(۶) ایده ها

در آن بمنزله گلبولهای سریع العبور خون در رگهای بدن آدمی است .  
 گوید : « مادارای حالات روحی هستیم (نباید تصور رود که آن  
 حالات ثابت و ساکن است ) این حالات را میتوان باقیاس با علم صرف و  
 ونحو تشبیه بحروف و افعال و صفات کرد همچنین حالاتی شبیه با سماء و  
 ضمائر . همانطور که نطق ماهر کب از این عناصر است روح ما هم از حالات  
 بوجود میآید .

مثلا در ضمیر ما برای يك چیز یا بسوی یا بر ضد یا در و راء یا  
 از پس يك چیز خلاصه در باب روابط و اضافات بین اشیاء حالات حسیه موجود  
 است . این عناصر و باصطلاح نحو عناصر « متعدی » در جریان و کراست  
 که رشته زندگانی روحی ما را تشکیل میدهند و نوعی میزان استمرار  
 و ارتباط اشیاء را بما میدهند »

« شعور یا وجدان يك موجود قائم بذات یا يك شیئی نیست بلکه  
 عبارت از جریانی در منظومه روابط است و آن نقطه ایست که در آن نقطه  
 توالی و ارتباط افکار منطبق میشود با توالی وقایع و ارتباط اشیاء با یکدیگر  
 و در این لحظات درونی واقعیت وجود دارد نه ظواهر (۱) آنچه که بفکر  
 عارض میشود واقعیت است نه ظواهر زیرا در ما وراء ظواهر چیز دیگری  
 وجود ندارد . و نیز ضرورتی ندارد که ما از مرحله تجربه تجاوز نموده  
 بپستجوی روح برخیزیم . روح تنها عبارت است از مجموع حیات  
 ذهنی ما چنانچه عالم باطنی (۲) در واقع عبارت است از مجموع شئون  
 عالم ظاهری (۳) و مطلق عبارت از نسج روابط جهان .»

Phenomenon

(۱)

Noumenon

(۲)

phenomena

(۳)

همین روحیه و علاقه شدید ویلیام جیمز به عالم فعلی و بلاواسطه و واقعی وی را بوضع فلسفه عملی (پراگماتیسم) رهبری کرد. چون جیمز چندی در مکتب فرانسه درس خوانده و با وضوح مطالب که معمول مکتب فرانسوی است آشنا شده بود از ابهام و تیرگی و عبارت پردازی (۱) مکتب متافیزیک آلمان و اصطلاحات مکتب مزبور (۲) نفرت داشت. چنانچه هنگامیکه هاریس (۳) اهتمام کرد تا فلسفه محضر هگل (۴) را با آمریکا وارد کند ویلیام جیمز مانند یک افسر دستگاه قرنطینه که مراقب است امراض عفونی از مهاجرین به مقر سکونت وی وارد نشود بر ضد آن برخاست وی معتقد بود که اصطلاحات و مسائل متافیزیکی آلمان عموماً از حقیقت دور میباشند و واقعیت ندارند. جیمز موازینی برای آزمایش حقیقت درست کرد تا نوخالی بودن اصطلاحات فلسفه آلمانی را عیان سازد.

در سال ۱۸۷۸ شارل پیرس (۵) مقاله‌ای در مجله ماهیانه «علم برای عامه» (۶) در تحت عنوان «چگونه تصورات خود را روشن نماییم؟» نشر داده و در آن مقاله چنین نوشت:

« برای درك معنی هر فكر یا تصور باید نتایجی را که آن فکر در عمل منتهی بدان نتایج میشود مورد آزمایش قرار دهیم و گرنه مشاجره بر سر

Pedantie (۱)

Terminology (۲)

(۳) William Torrey Harris (۱۸۳۵-۱۹۰۹) شخصت فرهنگی.

پیرس در آمریکا که چندی کمیسیونر فرهنگ آمریکا بود و «مسر و ناشر فلسفه هگل در آمریکا» و نویسنده چندین کتاب است.

(۴) هگل فیلسوف معروف آلمانی.

Charles pierce (۵)

Popular Science (۶)

این فکر پایان نخواهد داشت و هیچگاه بزرگ معنی آن فکر ناگن نخواهیم شد. این فرمول در دماغ ویلیام جیمز اثر کرد و آنرا صحیح شمرده از آن پیروی نمود و فلسفه اصالت عمل را بر پایه اصل مزبور بنانهاد. جیمز مسائل و افکار مربوط بمتافیزیک قدیم را نیز در این تراژودر معرض سنجش و آزمایش قرار داده و معتقد است همانطور که جریان برق مواد مرکب شیمیائی را ب عناصر مرکب کننده آن تجزیه میکنند، وی نیز موفق شده است که افکار را ب عناصر اولیه خود تحلیل و تجزیه نماید. و بدین طریق اصل و ضوح و واقعیت را تحقق دهد و بقول افلاطون اشیاء را از سایه های درون غار بحضور آفتاب درخشنده نصف النهار آورده و آنها را با کمال وضوح ببیند.

پس جیمز با این مقدمه تعریفی نوین برای حقیقت و راستی نموده گفت که حقیقت عبارت است از یک رابطه واقعی خارجی چنانکه قدما خیر و جمال را هم بنظر حقایق خارجی میدیدند. این حقایق نسبت بقضاوت و حاجات انسانی جلوه می کنند. قوانین طبیعی که بعقیده بعضی حقایق ثابت و لایتغیر بودند و حتی اسپینوزا در فلسفه خود آنها را جوهر تعلیمات خود قرار داده در واقع تدوین تجارب بشرند. تجاربی که در عمل منطبق و مطلوب ظاهر میشوند. پس قوانین طبیعی سواد یک شئی نیستند بلکه فقط احتساباتی هستند که نتایج معین میدهند.

حقیقة (۱) عبارت است از ارزش نقد (۲) تصورات (۳)

راست یا درست (۴) آنست که از لحاظ نظری موافق مصلحت باشد

---

Truth	(۱)
Cash-value	(۲)
Ideas	(۳)
True	(۴)

و حق یا صواب (۱) آنست که از لحاظ عملی موافق مصلحت باشد . موافق مصلحت بودن البته بطور کلی ملاک میتواند باشد و گرنه منظور این نیست که هر تجربه تازه آینده هم با تجارب سابق تطبیق نماید و موافق مصلحت درآید .

حقیقت نوعی از خیر است نه اینکه مقوله ای (۲) جدا گانه باشد. در واقع راست یا درست نامی است که به آنچه که انسان باور میکند که خوب است اطلاق میشود .

حقیقت جریانست که در فکر حادث میشود و حق یا صواب تطبیق آن و آزمایش آن است با خارج (۳)

پراگماتیسم بجای آنکه سؤال کند که فلان فکر از کجا آمد و چگونه آمد و مقدمات آن چه بوده نتایج آنرا مورد آزمایش قرار میدهد . پراگماتیسم به پیش نظر میافکند نه بدنبال . بزمان حاضر مینگرد نه به ماقبل . از توجه باشیاء اولیه و اصول اولیه و مقولات و لوازم فرض اولیه صرف نظر کرده به اشیاء غائی و به ثمرات و نتایج و حقایق و واقعیات مینگرد (۴) . ویلیام جیمز گوید :

« فلسفه مدرسی قرون وسطی (۵) می پرسید : شیئی معین چیست ؟ پس خود را در بحث در ماهیات غوطه ور میسازد . فلسفه داروینیسیم (۶) می پرسید که : مبدأ آن کجاست ؟ پس خود را در حجابی

Right (۱)

Category (۲)

(۳) کتاب پراگماتیسم صفحات ۴ و ۵۳ و ۷۵ و ۷۲۲

(۴) کتاب مریو صفحه ۵۴

Scholasticism (۵)

Darwinism (۶)



تیره و تار مستور مینماید. اما فلسفه پراگماتیسم می پرسد که نتایج آن چیست پس توجه فکر را به عمل و آینده معطوف میدارد. <sup>۱</sup> بالاخره بنا به توجیه جیمز فلسفه پراگماتیسم عبارت است از طرز فکر بطریقی که با مقاصد مفیده آن فکر و نتایج آن مربوط باشد. و حقیقت را باسنجش مقدار تطابق فکر با واقعیت و نتایج عملی آن معلوم نماید. پراگماتیسم در واقع بر ضد متافیزیک بوده و در نقطه مقابل آن قرار گرفته زیرا فلسفه متافیزیک معتقد است که فکر و قریحه میتواند طبیعت حقیقت را بوسیله مقایسه و تطبیق بین افکار موجود در دماغ با حقایق واقع اثر کتیف (۱) یعنی با واقعیاتی که در خارج دماغ قرار دارند کشف نماید. فلسفه پراگماتیسم چنانچه اشاره شد با فلسفه هائی که تنها متضمن مجردات است و مورد استعمال خاصی در عمل و در حیات روزانه انسان ندارد مخالف است و بهمین جهت این فلسفه طرفدار بسیار پیدا کرده و چون اکثریت مردم با مجردات فلسفی سروکار نداشته با عمل مواجهه اند بدین فلسفه گرویده اند

اصطلاح پراگماتیسم را ظاهراً ابتدا ویلیام جیمز در حدود سال ۱۸۹۸ بکار برده و بطوریکه گفتیم ریشه این فکر از شارل پیرس میباشد ولی جیمز آنرا پرورش و نموده و بدان موجودیت فلسفی بخشید. پراگماتیسم را چون در مورد اخلاقیات (۲) بکار بریم علم را عبارت میداند از علم حقیقی و علم حقیقی علمی است که میتوان آنرا بعنوان وسیله انجام عملی نیک و مفید بکار برد. اما در باب مظهر پراگماتیسم در سیاست: ویلیام جیمز چندان در این مورد بحث ننموده و جان دیووی

Objective  
Ethics

(۱)  
(۲)